

مدرنیسم ایرانی و عقلانیت خودمدار: چارچوبی برای تبیین آسیب‌های اجتماعی

فرهاد نصرتی نژاد*

چکیده

این نوشتار تحلیلی-نظری با تدوین چارچوبی متشکل از دو مفهوم «مدرنیسم ایرانی» و «عقلانیت خودمدار» به چرایی آسیب‌های اجتماعی پرداخته است. مدعای این نوشتار آن است که به دلیل نمود شکل خاصی از مدرنیسم در ایران، نوعی عقلانیت متشکل از عقلانیت ابزاری و فردگرایی مدرن شکل گرفته که با خودمداری تاریخی و تفرد ایرانی عجین شده و نوعی عقلانیت سیاه به وجود آورده است که خودمدار، خودشیفته، همه‌چیزخواه، رقابت‌جو و کاسب‌کار، به شدت حسابگر و نفع‌طلب، نسبت به پیامدهای اجتماعی کنش خود بی‌توجه و به غایت هدف‌گرا است. به دلیل نبود نهادهای مدرنی که این شکل از عقلانیت را محدود کند و کم‌رنگ‌شدن اخلاقی سنتی و در غیاب اخلاقی مدرن، این شکل از عقلانیت مبنای کنش بخش زیادی از جامعه شده و در نتیجه بسیاری از آسیب‌های اجتماعی را که جنبه‌ای رفتاری دارند رقم زده است.

کلیدواژه‌ها: آسیب‌های اجتماعی، مدرنیسم ایرانی، عقلانیت خودمدار.

* دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) farhad.nosrati@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۹ تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۲

مسائل اجتماعی ایران، سال هشتم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، صص ۱۷۵-۱۹۳

طرح مسئله

آمار رسمی نشان از روند افزایشی آسیب‌های اجتماعی در کشور دارد. مطابق آمار پزشکی قانونی در سال ۱۳۹۵ از کل نزاع‌هایی که در کشور رخ داده، ۵۴۷۰۲۱ مورد آن به دلیل جراحات وارده، به پزشکی قانونی ارجاع شده است.^۱ براساس آمار سازمان ثبت احوال نسبت طلاق به ازدواج از رقم ۱۰/۲ در سال ۱۳۸۳ به ۲۳/۸۹ در سال ۱۳۹۴ افزایش یافته است. مطابق یافته‌های پیمایشی که درخصوص گرایش به هم‌باشی^۲ در بین دانشجویان دانشگاه گیلان انجام شده است، ۳۰ درصد از دانشجویان نگرش مثبتی به هم‌باشی داشته‌اند، بیش از ۳۰ درصد آنها تمایل دارند که هم‌باشی را تجربه کنند و بیش از ۷ درصد آنها عملاً وارد یک رابطه هم‌باشانه شده‌اند (یعقوبی چوبری و همکاران، ۱۳۹۴). براساس آمار مرکز ملی پیشگیری از ایدز ایران، تعداد مبتلایان به ایدز از ۲۶۱۲۵ نفر در سال ۱۳۹۱ به ۳۰۷۲۷ نفر در سال ۱۳۹۵ رسیده است. سهم زنان نیز از ۱۰/۲ درصد در سال ۱۳۹۱ به ۱۵ درصد در سال ۱۳۹۵ افزایش یافته است. جالب آنکه انتقال از طریق رابطه جنسی نیز از ۱۲ درصد در سال ۱۳۹۱ به بیش از ۱۸ درصد در سال ۱۳۹۵ افزایش یافته است^۳ که خود نشان از افزایش نابسامانی‌هایی در حوزه روابط جنسی است. براساس آمار سازمان بین‌المللی شفافیت، نمره شفافیت ایران در سال ۱۳۹۱ حدود ۲۸، در سال ۱۳۹۲ به ۲۵، در سال ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ به ۲۷ و در سال ۱۳۹۵ به ۲۹ رسیده است که اگرچه در کل رو به بهبود است، از آنجایی که این نمره از ۱۰۰ محاسبه می‌شود نشان از رتبه بالایی ایران در فساد دارد. براساس داده‌های سازمان یادشده، رتبه ایران در سال ۱۳۹۵ در بین ۱۷۶ کشور ۱۳۱ بوده است.^۴

گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد که از سال ۱۳۹۰ به بعد آمار ازدواج در کشور منفی شده است و هر سال نسبت به سال قبلی از تعداد افرادی که ازدواج می‌کنند کم می‌شود (ارحامی و مرتجی، ۱۳۹۵). آمار مرکز مطالعات بین‌المللی زندان‌های جهان نشان می‌دهد که تعداد زندانیان کشور از ۱۸۵۰۰۰ نفر (۲۳۷ در صدهزار) در سال ۱۳۸۰ به ۲۲۶۲۲۰ نفر در سال ۱۳۹۲ (۲۹۴ در صدهزار) افزایش یافته است. این در حالی است که این تعداد برای سال ۱۳۹۰ حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر (۳۳۱ در صدهزار) بوده است.^۵ مطابق داده‌های سالنامه آماری سال ۱۳۹۴ مرکز آمار ایران، درخصوص وضعیت پرونده‌های مختومه در دادگاه‌های عمومی، قتل غیرعمد از ۱۵۴۲۱ در سال ۱۳۷۵ به ۱۶۸۸۹ در سال ۱۳۹۰، ایراد ضرب و جرح از ۲۳۶۸۴۵ در سال ۱۳۷۵

^۱ www.lmo.ir^۲ Cohabitation^۳ http://aids.ir/Info^۴ https://www.transparency.org/country/IRN^۵ http://www.prisonstudies.org/country/iran

به ۳۸۷۸۷۰ در سال ۱۳۹۰، تخریب از ۴۵۹۵۲ در سال ۱۳۷۵ به ۶۸۸۷۹ در سال ۱۳۹۰، سرقت از ۱۳۸۵۴۳ در سال ۱۳۷۵ به ۱۶۶۷۹۹ در سال ۱۳۹۰، شُرَب خَمَر از ۱۸۲۴۰ در سال ۱۳۷۵ به ۳۰۶۰۹ در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است. همچنین پرونده‌های مختومه در دادگاه‌ها، دادرها، شوراهای حل اختلاف نیز از ۱۰۱۵۶۷۹۲ در سال ۱۳۸۵ با رشد بیش از ۱۶ درصدی به ۱۱۸۷۸۷۱۰ در سال ۱۳۹۲ رسیده است. براساس پرونده‌های تشکیل شده در حوزه استحضایی نیروی انتظامی نیز، ضرب و جرح و صدمه از ۶۰۵۲۴ در سال ۱۳۷۵ به ۱۴۴۰۲۱ در سال ۱۳۹۴، تهدید از ۶۵۶ در سال ۱۳۷۵ به ۶۳۰۱ در سال ۱۳۹۴، اجبار و اکراه از ۷۹۲ در سال ۱۳۷۵ به ۳۶۳۹ در سال ۱۳۹۴ و مسموم کردن عمدی از ۹۹ در سال ۱۳۷۵ به ۳۱۴ مورد در سال ۱۳۹۴ افزایش یافته است. پرونده‌های تشکیل شده در مورد اقدام به خودکشی نیز از ۲۸۱۸ در سال ۱۳۷۵ به ۴۷۲۰ در سال ۱۳۹۴ افزایش یافته است. فوت‌شدگان بر اثر خودکشی نیز از ۱۷۰۵ در سال ۱۳۷۵ به ۳۲۳۴ در سال ۱۳۹۴ افزایش یافته است.

علاوه بر ازدیاد آسیب‌های قبلی، آسیب‌های نوپدیدى بروز می‌یابند و وضعیت را پیچیده‌تر و وخیم‌تر می‌سازند. در گذشته‌ای نه چندان دور مهم‌ترین آسیب اجتماعی کشور اعتیاد بود اما بعد از چند دهه برنامه‌ریزی و تلاش برای از میان برداشتن اعتیاد، نه تنها اعتیاد از میان نرفته که دامنه و گستره آن بیشتر شده است و در کنار آن آسیب‌های جدیدی بروز و نمود یافته‌اند. آسیب‌هایی چون افزایش نرخ طلاق، ارتباطات فرازنشویی، هم‌باشی، خانه‌های مجردی مردان متأهل، کلاهبرداری، بداخلاقی‌های اجتماعی، انواع مختلف خشونت، نزاع‌های خیابانی، جرائم مسلحانه، قتل، تجاوز به عنف و...

مطالعه آسیب‌های اجتماعی ایران نشان از درهم‌تنیدگی آسیب‌های اجتماعی از یک سو و فراگیر شدن آنها از سوی دیگر دارد. جامعه ایرانی در شرایط کنونی مرحله خاصی را تجربه می‌کند که مستلزم نظریه‌پردازی‌های کلان درخصوص آن است، حال آنکه مطالعاتی که درخصوص آسیب‌های اجتماعی در کشور انجام می‌شود عموماً عوامل خرد و بعضاً میانی را بررسی می‌کنند. از سوی دیگر، پژوهش‌ها عموماً آسیبی خاص را مدنظر قرار می‌دهند. برای مثال در اکثر پژوهش‌هایی که درخصوص طلاق انجام شده است به متغیرهایی همچون عدم هم‌کفوی و سنخیت فرهنگی، دخالت اطرافیان، برآورده نشدن انتظارات زوجین^۱ (نصرتی‌نژاد و دیهول، ۱۳۹۰)، مشکلات ارتباطی، اعتیاد، دخالت زوجین و بیماری روانی همسر (زرگر و نشاط‌دوست، ۱۳۸۶)، امنیت اقتصادی، رضایت از زندگی، ارضای نیازهای عاطفی، احساس تعلق به خانواده، پایبندی دینی، تأثیرپذیری از گروه دوستان (عنایت و همکاران، ۱۳۹۲)، ناسازگاری ناشی از انواع ناهمسان همسری (شهوولی و رضایی‌فر، ۱۳۹۰)، عدم مهارت‌های ارتباطی (هنریان و یونسی، ۱۳۹۰)، عدم

۱ این پژوهش به صورت فراتحلیل انجام شده است.

تفاهم اخلاقی، اعتیاد، دخالت خانواده‌ها (قطبی و همکاران، ۱۳۸۲) ارجاع می‌دهند. اما پرسش کلیدی که کمتر درخصوص آن سخن گفته شده است این است که چرا این متغیرها در این برهه زمانی اهمیت پیدا کرده است؟ چرا نسل‌های گذشته که ازدواج‌های تحمیلی بیشتری داشتند، به لحاظ معیشتی و اقتصادی معمولاً از زوج‌های جوان امروزی در وضعیت نامناسب‌تری قرار گرفته بودند، دخالت اطرافیان در زندگی‌هایشان به مراتب بیشتر از امروز بود، نوعی سلطه مردانه بر بسیاری از خانواده‌ها حاکم بود، بسیار کمتر طلاق را تجربه می‌کردند؟ چرا متغیرهای اقتصادی و فرهنگی در گذشته کمتر موجب طلاق می‌شدند ولی امروز به راحتی سبب جدایی زوجین از یکدیگر می‌شوند. جالب آنکه در کنار ازدیاد پدیده طلاق، پدیده دیگری رخ نمایان کرده و براساس شواهد موجود این پدیده نیز رو به فزونی است. هم‌باشی که برخی به غلط آن را «ازدواج سفید» نام نهاده‌اند، پدیده‌ای است که با افزایش طلاق‌ها نیز رو به فزونی گذاشته است. این پدیده که در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته دنیا در حد بسیار زیادی وجود دارد، در ایران نیز رو به تزاید است. اما برخلاف بسیاری از کشورها که به عنوان فرمی مقبول از زندگی دو جنس پذیرفته شده است و به دلیل وجود اخلاق، تعهد و مسئولیت‌پذیری طرفین می‌توان آن را ازدواج غیررسمی دانست، در ایران نه تنها پذیرش اجتماعی چندانی ندارد، بلکه به دلیل زیرزمینی بودن و در بسیاری از موارد عاری بودن از قواعد اخلاقی، تعهد و مسئولیت‌پذیری، عملاً به یک رابطه جنسی فروکاسته شده است که در آن واحد در چند رابطه در جریان است و به همین دلیل در فرم امروزی‌اش آن را باید آسیب‌زا دانست. البته به دلیل جاذبه آن انتظار می‌رود بر تعداد این شکل از زندگی نیز افزوده شود. پدیده کلاهبرداری را که در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی حتی در حوزه نظام خویشاوندی به‌وفور قابل مشاهده است چگونه می‌توان تبیین کرد؟ افزایش شمار سرقت، روند رو به رشد پدیده‌ای مثل تکدی‌گری، پدیده فرار دختران از خانه و... را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ مفروض اصلی این نوشتار آن است که همه آسیب‌های اجتماعی در ایران به‌نوعی به هم مرتبط هستند. چه از این نظر که یکدیگر را تولید و بازتولید می‌کنند، همانند رابطه اعتیاد و طلاق و چه از این منظر که عموماً برآمده از علیت‌های مشابهی هستند. عموم پژوهش‌هایی که در ایران انجام شده‌اند به آسیب‌هایی خاص پرداخته‌اند و این پرسش که علت این همه آسیب اجتماعی و همه‌گیر شدن آن در کشور چیست، کمتر مورد توجه واقع شده است. در حالی که در جامعه‌ای که با کثیری از آسیب‌های اجتماعی روبه‌رو است، روند آسیب‌ها روبه‌رشد است و با آسیب‌های نوپدید روبه‌رو هستیم، تبیین این همه آسیب مستلزم نظریه‌ای است که بتواند حداقل حجم زیادی از آسیب‌ها را تبیین کند. در چنین شرایطی منطق علم اجتماعی به علت‌های زیرینی ارجاع می‌دهد که بروز چنین آسیب‌هایی را به‌وجود می‌آورد. توجه به تاریخ جامعه‌شناسی از این منظر بسیار راهگشا است. برای مثال نظریه‌پردازی دورکیم درخصوص جامعه فرانسه قرن نوزدهم

نه تلاش برای بررسی تک‌تک آسیب‌های اجتماعی جامعه فرانسه بلکه ارائه نظریه‌ای درخصوص کلیت جامعه است که چنین پدیده‌هایی را بروز داده است. هم از این رو است که دورکیم آسیب‌های اجتماعی جامعه فرانسه و نظم ازدست‌رفته آن را ناشی از گذار از جامعه مکانیکی به جامعه ارگانیک می‌داند یا تونیس گمین‌شافت را در مقابل گزل‌شافت قرار داده یا پارسونز اجتماع (کامیونیتی) را در مقابل جامعه (سوسیایتی) قرار داده و راه‌حل را در شکل‌گیری اجتماع جامع وی (سوسی‌تال کامیونیتی) می‌داند. وضعیت امروز جامعه ایران نیز چنین شرایطی است. از این رو بر عالمان اجتماعی است که به‌جای پژوهش در باب طلاق، خودکشی، فرار دختران، هم‌باشی و... به این پرسش اساسی بپردازند که چرا جامعه ایرانی با این همه آسیب روبه‌رو است؟ این نوشتار تلاش می‌کند چارچوبی مفهومی ارائه کند که با استناد به آن بتوان حجم زیادی از آسیب‌های اجتماعی در کشور را تبیین کرد.

پیشینه تجربی

گرچه درخصوص تک‌تک آسیب‌های اجتماعی در ایران پژوهش‌های بسیاری انجام شده است، پژوهش‌های اندکی وجود دارد که بیش از یک آسیب اجتماعی را بررسی کرده باشد و پژوهش‌های نادری وجود دارد که تلاش کرده باشد تا چرایی بروز انواع آسیب‌های اجتماعی در کشور را تبیین کنند. پژوهش‌های دسته اول و دوم که یک آسیب اجتماعی را تبیین کرده‌اند یا به دو آسیب پرداخته‌اند، به دلیل اینکه تلاشی برای تبیین کلیت آسیب‌های اجتماعی در کشور نکرده‌اند از حوزه این مطالعه خارج هستند اما مطالعات یا تحلیل‌هایی که به تبیین آسیب‌های اجتماعی در ایران پرداخته‌اند نیز بسیار اندک هستند.

سراج‌زاده و فیضی (۱۳۹۴) تلاش کرده‌اند تا با تلفیق رویکردهای موجود در حوزه جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ازجمله رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی، تضاد ارزشی و برساخت‌گرایی، آسیب‌های اجتماعی حوزه زنان را تبیین کنند. نویسندگان با تأسی از رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی، افزایش مسائل اجتماعی را ناشی از عدم تعادل‌هایی دانسته‌اند که ناشی از تغییرات اجتماعی در نظام زندگی شهری و تغییر موقعیت و نقش زنان است. از نظر آنها این وضعیت ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی را تضعیف و نظام کنترل اجتماعی را ناکارآمد کرده است و به‌نوعی موجب بی‌سازمانی اجتماعی شده است. پس از آن با استفاده از رویکرد تضاد یادآور شده‌اند که این وضعیت تضادهای اجتماعی و فرهنگی موجود همچون تضادهای جنسیتی را فعال کرده و تضادهای جدیدی را دامن زده است. این تضادهای جدید موجب بروز تعارض‌های ارزشی و منفعتی بین گروه‌های اجتماعی شده است. در نهایت با اتکا به رویکرد برساخت‌گرایی نشان داده‌اند که فضای بی‌سامان و تضادآمیز یادشده، ارزش‌هایی را خلق و فعال می‌کند که موضوعاتی را که سابقاً مسئله قلمداد نمی‌شد مسئله می‌کند. بر مبنای این تبیین، مسائل اجتماعی حوزه

زنان ناشی از بی‌سازمانی اجتماعی و تعارض‌های ناشی از آن است که فهم جدیدی را برای زنان رقم زده است و به‌واسطه آن مسائل اجتماعی جدیدی را بروز داده است.

شفیعی (۱۳۹۴) با اشاره به وضعیت فقر در ایران مهم‌ترین آسیب اجتماعی در کشور را فقر دانسته و معتقد است که بسیاری از آسیب‌های اجتماعی همچون اعتیاد، طلاق، تن‌فروشی، بزهکاری و... معلول فقر است. از نظر ایشان علت‌العلل آسیب‌های اجتماعی در کشور فقر است که شرایط ساختاری را به‌وجود آورده است که موجب سایر آسیب‌های اجتماعی است.

رهنمایی و همکاران (۱۳۸۹) علت اصلی آسیب‌های اجتماعی در کشور را ناشی از گسترش شهرنشینی و الگوی حاکم بر آن که دارای دو مؤلفه رشد شتابان و توزیع نامتعادل و ناموازی جمعیت شهری است، می‌دانند. این وضعیت نوعی شهرنشینی مشکل‌زا به‌وجود آورده است که موجب شکل‌گیری پدیده مهاجرت از روستاها به شهر و از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و کلان‌شهرها شده و زمینه‌ساز آسیب‌های دیگری شده است. ازجمله این آسیب‌ها از نظر نویسندگان حاشیه‌نشینی است که خود موجب آسیب‌های دیگر است.

ایمانی جاجرمی (۱۳۹۴) علت اصلی بروز آسیب‌های اجتماعی در کشور را نابرابری می‌داند. از نظر ایشان آسیب‌های اجتماعی در کشور معلول افزایش نابرابری و شکاف‌های طبقاتی است. افزایش نابرابری و شکاف طبقاتی در کشور نیز مولود نظام اقتصاد بازار است که بر جامعه حاکم شده است.

جلایی‌پور (۱۳۹۴) در پاسخ به این پرسش که چرا جامعه ایران با رشد «فزاینده» آسیب‌های اجتماعی روبه‌رو است، از منظری کلان به موضوع نگریسته است و علت بروز و افزایش آسیب‌های اجتماعی در کشور را نتیجه پنج عامل کلان می‌داند. عامل اول از نظر ایشان دوبرابرشدن جمعیت است که مسائل مهمی را در دوره‌های مختلف به‌وجود آورده است و در شرایط فعلی مهم‌ترین پیامدش بیکاری گسترده است که رشد پدیده‌های اعتیاد، فقر، حاشیه‌نشینی، جرم و سایر انحرافات را شتاب بخشیده است. عامل دوم عدم در مسیر توسعه قرارگرفتن جامعه است که نتیجه مدیریت ناکارآمد کلان جامعه است. عامل سوم رشد فزاینده اندازه و حوزه عمل دولت به قیمت تضعیف جامعه ایران است که به‌واسطه درآمدهای نفتی اتفاق افتاده و موجب بزرگ‌شدن دولت و مداخله آن در همه بخش‌های زندگی مردم و در عین حال مانع از کارایی و پاسخ‌گویی دولت شده است، زمینه فساد ساختاری در جامعه را فراهم آورده است، جامعه مدنی را تضعیف و در حوزه اقتصاد مانع از شکل‌گیری یک بازار تولیدی رقابتی، قانون‌مند و مولد شده است. این عامل از نظر ایشان عامل اصلی است. عامل چهارم نبود یک نظام تأمین اجتماعی فراگیر و کارآمد است که بتواند مانع از بروز برخی آسیب‌های اجتماعی شود. مضاف بر موارد گفته‌شده، کوتاهی روشنفکران و نخبگان فرهنگی در زمینه معرفی جامعه آرمانی عامل پنجمی بوده است که آسیب‌های اجتماعی را در جامعه ایران تشدید کرده است.

البته جلائی‌پور در کتاب *جامعه‌شناسی ایران: جامعه کژمدرن* به شکل دیگری به موضوع پرداخته است. در بخش ششم فصل دوم ذیل عنوان «سنخ جامعه مدرن بدقواره» از منظری کلان و سنخ‌شناسانه و با نقد سنخ‌شناسی‌های قبلی مثل «جامعه در حال گذار»، مدرن‌شدن جامعه ایران را مفروض می‌گیرد اما این مدرن‌شدن را دارای چند نوع بدقوارگی از جمله عدم تناسب‌های بیرونی (گسترده‌گی بخش دولتی نسبت به بخش غیردولتی، حاشیه‌نشینی در اغلب شهرهای بزرگ، تراکم آسیب‌های اجتماعی در شهرها و کلان‌شهرها، توسعه نامتوازن همه شهرها و مناطق، کوچکی طبقه متوسط و کیفیت نامناسب آن و نابرابری جنسیتی)، نارسایی‌های درونی (فقدان یا نقصان روابط مدنی، فرسایش سرمایه اجتماعی، کوچکی عرصه عمومی، بی‌توجهی به ناسیونالیسم)، عدم تناسب در اقتباس (خصوصاً اقتباس در حوزه علوم انتقادی) و کاستی در کنش‌های جمعی، ذیل سنخ مرضی آن دسته‌بندی می‌کند. در چارچوب سنخ‌شناسی جلائی‌پور، مسائل جامعه ایران اعم از مسائل اجتماعی و غیراجتماعی محصول همین مدرن‌شدن بدقواره است. البته باید به نکته نیز توجه داشت که علی‌رغم تحلیل یادشده در فصل ششم کتاب که به موضوع «آسیب‌ها و آشفتگی‌های اجتماعی» می‌پردازد، با نقد عواملی مثل رشد جمعیت، فقر، توطئه خارجی و عادت فرهنگی که معمولاً علل آسیب‌ها شناخته می‌شود، ضمن دارای نقش دانستن عوامل یادشده، آنها را جزو علل مؤثر ندانسته و علل مؤثر در بروز آسیب‌های اجتماعی را سیاست‌های آرمان‌گرایانه غیرواقع‌گرایانه یا همان سیاست شعاری مسئولان عنوان می‌کند.

معیدفر و پروین (۱۳۹۴) در فراتحلیلی که درخصوص مسائل اجتماعی ایران انجام داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که مسئله اشتغال و بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی مهم‌ترین مسئله حال حاضر در جامعه ایران است و رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی مهم‌ترین رویکرد نظری است که محققان از آن برای تبیین مسائل اجتماعی ایران استفاده کرده‌اند.

همان‌طور که اشاره شد عموم پژوهش‌ها به یک و گاه چند آسیب خاص پرداخته‌اند و کمتر به علت‌شناسی آسیب‌های اجتماعی در کشور توجه شده است. آن دسته از تحلیل‌ها یا پژوهش‌ها که به چند عامل اشاره کرده‌اند نیز در قالب یک چارچوب نظری یا مفهومی به موضوع نپرداخته‌اند. تنها مقاله سراج‌زاده و همکاران است که تلاش کرده است با تلفیقی از رویکردهای مختلف به تبیین آسیب‌های اجتماعی در کشور بپردازد و البته فراتحلیل معیدفر و پروین نیز نشان داده است که رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی رویکردی است که از نظر محققان حوزه مسائل اجتماعی ایران توان تبیین بیشتری نسبت به رویکردهای دیگر دارد. البته جلائی‌پور نیز با رویکردی کلان مسائل مختلف جامعه ایران را با ارائه سنخی با عنوان کژمدرن توضیح می‌دهد و همه آنها را ناشی از همین مدرن‌شدن نامناسب و بدقواره می‌داند، هرچند که وقتی در مقام تبیین آسیب‌ها می‌پردازد آنها را محصول شعارزدگی عنوان می‌کند.

به لحاظ نظری نیز رویکردهای مختلفی برای تبیین آسیب‌های اجتماعی وجود دارد که هر یک از آنها توان تبیینی متفاوتی دارند. به همین علت هم هست که پژوهش‌های انجام‌شده در مورد آسیب‌های اجتماعی در کشور، هر کدام از یک یا چند رویکرد برای تبیین آسیب مورد نظر خود استفاده کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد که با توجه به شرایط خاص جامعه ایران، رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی توان تبیینی بیشتری دارد. مطالعه معیدفر نیز نشان داده است که این رویکرد بیشتر مورد استفاده محققان این حوزه واقع شده است. اما نکته مهمی که باید به آن توجه داشت، آن است که در این رویکرد که می‌توان آن را رویکردی ساختارگرا نیز دانست، مکانیسم اثرگذاری تأثیرات ساختاری به خوبی توضیح داده نشده است. از این رو باید به دنبال حلقه واسطی گشت که تأثیرات ساختاری را از طریق تأثیرگذاری بر فردی که در این شرایط ساختاری قرار دارد به یک آسیب اجتماعی تبدیل می‌کند. در این باره، این پژوهش چارچوبی مفهومی ارائه کرده است که اثرات ساختاری را تبدیل به آسیب اجتماعی از نوع رفتاری آن می‌کند.

چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی پیشنهادی این پژوهش برای تبیین آسیب‌های اجتماعی در کشور متکی بر دو مفهوم مدرنیسم ایرانی و عقلانیت خودمدار است که برآمده از شکل خاصی از مدرن‌شدن جامعه ایرانی در یک بستر تاریخی است و عقلانیت و فردگرایی مدرن را با خودمداری تاریخی ایرانی ترکیب کرده است. برای شرح دقیق چارچوب یادشده، در ابتدا چستی مدرنیسم ایرانی و عقلانیت خودمدار شرح داده خواهد شد و در گام بعد مکانیسم تأثیر آن بر آسیب‌های اجتماعی بیان خواهد شد. گرچه اجماعی در این خصوص که مدرنیته و مدرنیسم چیست و مؤلفه‌های آن کدام است، وجود ندارد اما عموم متفکران باور دارند که دو مؤلفه مهم مدرنیسم عبارتند از عقلانیت و فردگرایی. شاید بتوان عقلانیت و فردگرایی را جوهره مدرنیته در حوزه فرهنگ قلمداد کرد که البته هر دو خصوصاً فردگرایی به نوعی ریشه در اومانیسم دارد که خود از مؤلفه‌های اصلی مدرنیته است. از همین رو است که انسان مدرن با انسان سنتی تفاوتی جوهری می‌یابد. انسان مدرن عموماً انسانی است که رفتارهایی عقلانی دارد و مدام از همه چیز افسون‌زدایی می‌کند و از سوی دیگر تحت تأثیر آموزه‌های اومانیستی خود را کانون همه چیز قرار می‌دهد و از این منظر به شدت فردگرا است. هرچند درجه این فردگرایی به تناسب فرهنگ حاکم بر جامعه و نهادهایی که فردگرایی را محدود یا اجازه ترک‌تازی می‌دهند متفاوت است.

از عقلانیت تعاریف و البته گونه‌شناسی‌های مختلفی به عمل آمده است. اما اینکه عقلانیت را در یک نگاه کلی متناسب‌ترین وسیله برای رسیدن به هدف تعریف کنیم، تعریفی نسبتاً پذیرفته‌شده است. بنابراین مراد از عقلانیت در این جستار نه عقلانیت ارتباطی آن‌گونه که هابرماس می‌گوید که عقلانیت ابزاری است که یکی از سویه‌های عقلانیت در اندیشه‌های وبر

است. در این نوع از عقلانیت، اهمیت هدف در درجه اول قرار دارد و فی‌نفسه دارای ارزش ذاتی است. این نوع عقلانیت نتیجه‌گرا و مبتنی بر محاسبه‌گری و بیشینه‌کردن سود و کمینه‌کردن ضرر و کوتاه‌کردن زمان رسیدن به هدف است.

از فردگرایی نیز تفسیرهای مختلفی به‌عمل آمده است. لوکس یازده معنی برای فردگرایی تشخیص داده است از جمله: احترام به ارزش انسانی، استقلال و آزادی عمل، حرمت امور شخصی، خودشکوفایی و... (جهانیان، ۱۳۷۸: ۲۹؛ به نقل از حمیدیه، ۱۳۸۵: ۲۰۵). فرهنگ علوم سیاسی فردگرایی را «برترپنداشتن فرد از جمع و اهمیت قائل‌شدن برای فرد در برابر جمع» تعریف کرده است. اما در کل فردگرایی فلسفه‌ای است درخصوص زندگی که براساس آن بر اولویت نیازهای فردی بر نیازهای گروهی تأکید (فرانزوی، ۱۳۸۱) و فرد کانون زندگی اجتماعی قلمداد می‌شود. در واقع فردگرایی بخشی از آگاهی جمعی جامعه مدرن است. آگاهی‌ای که خود مجموعه‌ای از ایده‌ها، نگرش‌ها، باورها و کردارهایی است که نزد همه اعضای یک جامعه مشترک است و رابطه آنها را با یکدیگر و با جامعه مشخص می‌کند (ویلیام و داریتی، ۲۰۰۸: ۴۶۵) و چنانکه گفته شد وجه مشترک همه این ایده‌ها و نگرش‌ها آن است که در زندگی اجتماعی فرد دارای اهمیت جایگاه درجه اول است، همه چیز بر مبنای فرد تعریف می‌شود و آزادی فرد در درجه اول اهمیت قرار دارد. از این رو نقطه مقابل جمع‌گرایی است که در آن کانون توجه جمع است. در جوامعی که مدرنیته به شکل طبیعی خود بروز و نمود یافته است این دو مؤلفه مهم مدرنیته ترتیبی نهادی یافته‌اند و توسط نهادهای مدرن محدود شده و در نتیجه از بروز شکل افراطی آن ممانعت به عمل آمده است. برای مثال مقوله‌ای به نام قانون به همراه نهادهای مدنی و در بسیاری از موارد دموکراتیزه‌شدن پالیسی و حوزه عمومی به‌صورت نهادی از بروز شکل مخرب فردگرایی و عقلانیت جلوگیری می‌کند. گذشته از آن، نظام اخلاقی مدرنی شکل گرفته است که به تلطیف سویه‌های منفی فردگرایی می‌پردازد. از این رو در چنین جوامعی کمتر با مظاهر مخرب فردگرایی یا عقلانیت‌های آسیب‌زا حداقل در حوزه اجتماعی مواجهه هستیم. اما آنچه در جامعه ایرانی شکل گرفته نوع خاصی از مدرنیته است که:

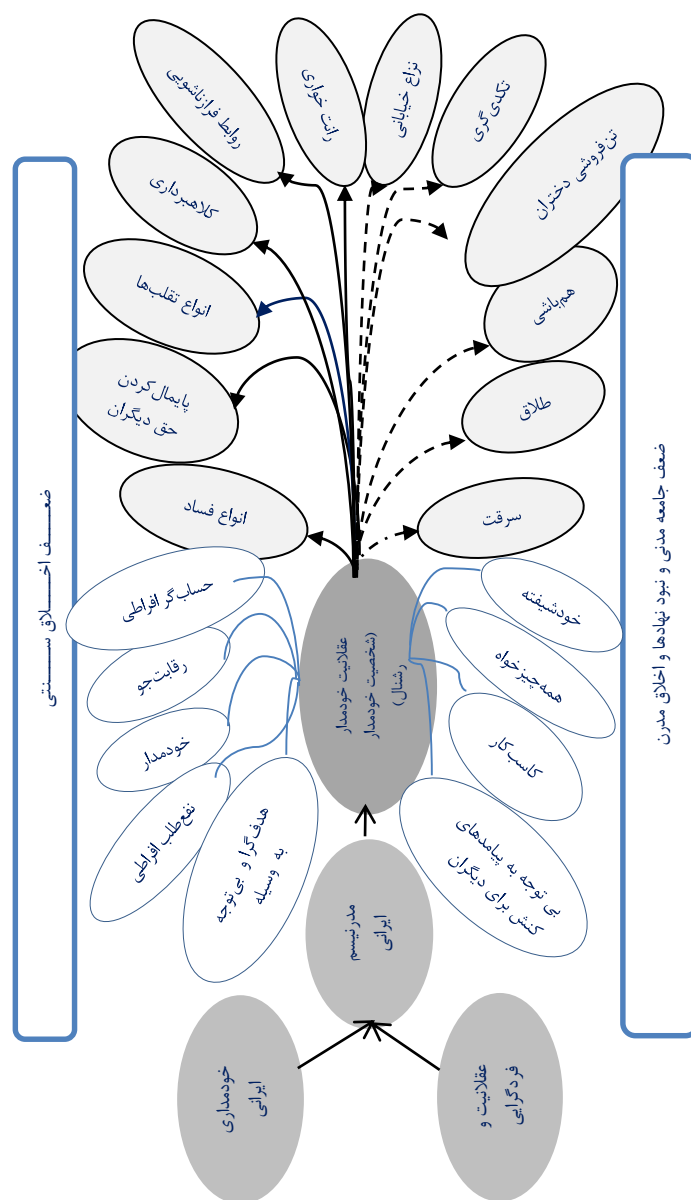
اولاً به لحاظ ابعاد سخت‌افزاری و نمودهای مادی آن مدرنیته‌ای ناقص است؛ به این معنا که در بسیاری از موارد با نبود برخی نهادهای مدرن روبه‌رو هستیم و در برخی حوزه‌ها اساساً نهادها شکل و شمایل سنتی خود را حفظ کرده‌اند. دوم اینکه تلازم و تلازمی منطقی و نظام‌مندی میان بعد سخت‌افزاری مدرنیته و ابعاد نرم‌افزاری آن یا همان مدرنیسم که به آموزه‌ها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و... اشاره دارد به‌وجود نیامده است. به بیان دیگر، وضعیت امروز جامعه ایرانی بسیار متفاوت با گذشته است که با عنوان «جامعه در حال گذار» از آن یاد می‌شد و عموماً حاصل چنین گذاری را حداقل در کوتاه‌مدت «چالش سنت و مدرنیته» نام می‌نهادند. در آن وضعیت عموماً مسئله این بود که بین نهادهای سنتی و نهادهای مدرن چالشی جدی و گاه آشتی‌ناپذیر حاکم است.

برای مثال در دوره مشروطه اساساً چالش جدی بین پارلمان جدید با حکومتی بود که ساختاری شبه‌امپراتوری داشت. اما وضعیت امروز جامعه ایرانی کاملاً متفاوت است و این چالش وارد حوزه نرم‌افزاری شده است. جامعه ایرانی در حال حاضر در حال تجربه کردن بُعد نرم‌افزاری مدرنیته یا مدرنیسم است. ابعاد نرم‌افزاری مدرنیته از طریق رسانه‌های جدید به شدت در جامعه ایرانی در حال گسترش است و از این منظر بخشی از جامعه ایرانی به شدت مدرن شده است. کم‌رنگ شدن مناسبات خویشاوندی، کاهش فرزندآوری، تک‌فرزندی، افزایش سن ازدواج، کاهش ازدواج‌های فامیلی، افزایش طلاق اعم از رسمی و عاطفی، اهمیت یافتن کالایی چون خودرو در زندگی، اهمیت یافتن بدن و مدیریت آن در بین افراد خصوصاً زنان، مصرف کالاهای خاص فرهنگی، گرایش به مد، اهمیت یافتن مقوله‌ای به نام سفر خصوصاً سفر خارجی و... همه نشان از مدرن شدن جامعه ایرانی در حوزه نرم‌افزاری دارد. از این رو، امروزه بیشتر با چالش مدرنیسم با سنت مواجهیم. اگر تا دیروز تلاش می‌کردیم که صرفاً نهادهای مدرن را وارد جامعه خود کنیم، امروزه فرهنگ مدرن خودبه‌خود و گاه ناخواسته به درون فرهنگ ما رسوخ کرده است. اگر دیروز تقی‌زاده را نقد می‌کردیم که می‌گفت «باید از سر تا پا فرنگی» شویم، امروز تحت تأثیر عوامل مختلفی جامعه ایرانی در حال مدرن شدن در حوزه فرهنگ است. البته این مدرنیسم با مدرنیسم قرن نوزدهم و حتی بیستمی که غرب تجربه کرد، از این نظر که با نوعی نسبت‌گرایی و فردیت تعمیق‌یافته برآمده از آموزه‌های پست مدرنیستی تلفیق شده، متفاوت است. از این رو وضعیت امروز جامعه ایرانی نه چالش «سنت با مدرنیته» به معنایی که روشنفکران و اندیشمندان معاصر عموماً گفته‌اند، که چالش «مدرنیسم با سنت» است. معنای این سخن آن است که جامعه ایرانی در حال تجربه کردن شکل خاصی از مدرنیسم خصوصاً در دو بخش مهم آن یعنی عقلانیت و فردگرایی است که البته به دلایل بسیاری با برخی ویژگی‌های تاریخی جامعه ایرانی گره خورده است و ترکیبی جدید و نوعی خاص از مدرنیسم را به وجود آورده است که می‌توان آن را «مدرنیسم ایرانی» نامید. این شکل از مدرنیسم که به نظر می‌رسد مختص جامعه ایرانی باشد دو مؤلفه مهم مدرنیسم یعنی عقلانیت و فردگرایی را با برخی ویژگی‌های جامعه ایرانی از جمله خودمداری، تفرد، بی‌تعلقی به حوزه عمومی و... به هم گره زده است و نوع خاصی از عقلانیت را به وجود آورده است که می‌توان آن را «عقلانیت خودمدار» نامید. عقلانیتی که به شدت فردگراست و درجه آن به حدی است که به نوعی خودمداری شدید انجامیده است. مراد از عقلانیت خودمدار صرفاً عقلانیت فردمحور نیست، چراکه این نوع از عقلانیت از ویژگی‌های دنیای مدرن و دارای سویه‌های مثبت بسیار و از عناصر بنیانی جامعه مدرن است. از این جهت عقلانیت امروز جامعه ایرانی حتی با عقلانیت ابزاری مدرن هم متفاوت است. عقلانیتی است که نه تنها در آن فرد خود را کانون و مرجع در مناسبات اجتماعی قرار می‌دهد بلکه برخلاف عقلانیت فردگرای مدرن، مقید به هیچ اخلاق اجتماعی نیست و خودمداری تاریخی ایرانی آن را چنان فربه کرده و به تفرد کشانده است که تنها به زور یک اتوریته بیرونی مهارشده است. این در حالی است که به دلیل نسبت‌بآوری‌ای

که اندیشه‌ها و آموزه‌های پُست‌مدرنیستی نشر داده است این شکل از عقلانیت نوعی پشتوانه علمی نیز پیدا کرده و تعمیق شده است. به بیان دیگر، خودمداری تاریخی با عقلانیت و فردگرایی مدرن و نسبیت‌باوری پست‌مدرنیستی نوعی «عقلانیت سیاه» به وجود آورده است که حتی در بلندمدت ممکن است برای خود فرد نیز مخرب باشد. نتیجه این نوع از عقلانیت نوعی خودمداری مدرن است که به نیروی عقلانیت ابزاری نیز تجهیز شده است.

این عقلانیت در هر رابطه اجتماعی خود را کانون و مصدر رابطه قرار می‌دهد، قضاوت درباره رابطه یا اهمیت آن را براساس میزان سود و زیان برای خود تعریف می‌کند و کرانه‌ای برای سود بیشتر حتی به قیمت خُسران دیگران قائل نیست، نسبت به پیامدهای اجتماعی کنش خود بی‌توجه است، تنها هدف را دارای اصالت دانسته و در نتیجه هر وسیله‌ای را برای رسیدن به آن مشروع تعریف می‌کند، کاسب‌کار است و موقعیت خود را بدل به دکان می‌کند، رقابت‌جو، خودشیفته و همه‌چیزخواه است. در نبودِ نهادهای مدرن مهارکننده این نوع از عقلانیت و فقدان یک اخلاق اجتماعی در بسیاری از حوزه‌های کنش اجتماعی در جامعه ایرانی ترک‌تازی می‌کند. برخی مطالعات نشان از وجود درجه‌ای از چنین عقلانیت خودمداری داده‌اند، البته با اصطلاحاتی چون فردگرایی افراطی. مطالعه بیدل و همکاران (۱۳۹۳) نشان داده است که میانگین فردگرایی افراطی در جامعه مورد مطالعه ۲/۶ بر روی یک طیف پنج قسمتی است. مطالعه اسعدی و همکاران (۱۳۸۵) که به مقایسه دانشجویان ایرانی و آمریکایی از نظر درجه فردگرایی پرداخته است نشان داده است که فردگرایی عمودی نزد دانشجویان ایرانی به مراتب بیشتر از دانشجویان آمریکایی است. مطالعه اعظم‌آزاده و توکلی (۱۳۸۶) نشان داده است که ۱۶ درصد از افراد مورد مطالعه دارای فردگرایی عمودی هستند که شاخص‌های آن عبارتند از جاه‌طلبی، خودمحوری (اولویت قائل شدن به منافع فردی) و رقابت.

علت‌شناسی شکل‌گیری این شکل از مدرنیسم که آن را مدرنیسم ایرانی نامیدیم مستلزم تبیین دیگری است که از حوصله این نوشتار خارج است. از این رو این نوشتار پیامد آن یعنی «عقلانیت خودمدار» را به عنوان یکی از عوامل اصلی بروز و گسترش بسیاری از آسیب‌های اجتماعی در کشور تحلیل می‌کند و تلاش می‌کند نقش آن را به عنوان یک متغیر اساسی و کلیدی در بروز بسیاری از آسیب‌های اجتماعی کشور یا به عنوان یک کاتالیزور در این حوزه توضیح دهد. این نکته را نیز باید یادآور شد که این شکل از عقلانیت قدرت تبیین‌کنندگی آن دسته از آسیب‌های اجتماعی را دارد که ماهیتاً رفتاری و از جنس انحراف اجتماعی هستند. بنابراین آسیب‌هایی چون فقر، کارتن‌خوابی، حاشیه‌نشینی، بیکاری، بی‌خانمانی و آسیب‌هایی از این دست از دایره این تحلیل بیرون است. گذشته از آن باید اشاره شود که این نوشتار به هیچ وجه قائل به نگاه تک‌علتی در بروز آسیب‌های اجتماعی نیست و بروز یک پدیده آسیب‌زای اجتماعی را معلول شرایط مختلفی می‌داند. با این وجود تلاش دارد که این نوع از عقلانیت را به عنوان یک متغیر اساسی در بروز یا بازتولید بسیاری از آسیب‌های اجتماعی در کشور توضیح دهد.



شکل ۱. مدل علی چارچوب پیشنهادی

همان‌طور که در مدل (شکل ۱) نشان داده شده است، این شکل از عقلانیت در حوزه آسیب‌های اجتماعی عموماً به دو شکل علی و واسطه‌ای (کاتالیزوری) تأثیرگذار است. مراد از نقش علی آن است که در برخی آسیب‌های اجتماعی عقلانیت خودمدار خود علت موجه یا حداقل یکی از علل موجه آن آسیب است. نقش واسطه‌ای یا کاتالیزوری اشاره به وضعیتی دارد که در آن عقلانیت خودمدار نقش عامل‌های اصلی به‌وجودآورنده آسیب اجتماعی را برجسته کرده و موجب بروز عینی آن می‌شود. در اینجا عقلانیت خودمدار برخلاف بخش قبل که شرط لازم بروز یک آسیب اجتماعی قلمداد می‌شد، به‌صورت شرط کافی عمل می‌کند.

مکانیسم‌های علی مدل پیشنهادی

عقلانیت خودمدار در بخشی از جامعه بدل به نوعی شیوه عمل اجتماعی و در برخی از افراد تبدیل به یک نوع نظام شخصیت شده است که می‌توان آن را «شخصیت خودمدار عقلانی» نامید. شخصیتی که همه چیز را برای خود می‌خواهد، خود و نفع خود را کانون و محور هر کنش اجتماعی قرار می‌دهد، از جامعه و دولت طلبکار است، مسئولیت‌پذیر نیست، توجهی به پیامدهای عملش برای دیگران نمی‌کند، اساساً دیگران را لحاظ نمی‌کند مگر آنکه مجبور باشد، خودشیفته است، حرفه خود را اگر حتی در آن حرفه به‌صورت یک حقوق‌بگیر ایفای نقش می‌کند بدل به دکانی شخصی می‌کند، اهل نق است و... انواع کلاهبرداری‌ها، تقلب‌ها، تخلف‌ها، پایمال کردن حقوق دیگران و کم‌کاری‌هایی که در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی حتی در حوزه‌های علمی رخ می‌دهد، ناشی از گسترش همین نوع عقلانیت است. فرد کلاهبرداری که حتی کلاه دوست و نزدیکان خود را برمی‌دارد، دانشجویی که برای گذراندن یک واحد درسی تقلب می‌کند، استاد دانشگاهی که مقاله دانشجوی یا همکارش را کپی یا به اسم خود چاپ می‌کند، مهندس ناظری که پایان کار و کیفیت ساختمانی را امضا می‌کند که چند روز بعد فرومی‌ریزد، پزشکی که جراحی‌های غیرضروری برای بیمارش تجویز می‌کند، جوانی که برای رسیدن به ثروت یک‌شبه سرقت مسلحانه می‌کند، کارفرمای ساختمانی که به انحای مختلف از هزینه‌های ضروری ساختمان می‌کاهد، مدیری که انواع رانت‌ها در حوزه اختیارات خود به‌وجود می‌آورد، زوج‌هایی که به هم خیانت می‌کنند، راننده‌ای که برای زودرسیدن راه دیگران را سد می‌کند، مغازه‌داری که کم‌فروشی می‌کند و... همه متخلق به همین عقلانیت خودمدار هستند. این نوع از عقلانیت با اهمیت ذاتی دادن به هدف از یک سو و خودمدارانه کردن بنیان کنش‌های اجتماعی از دیگر سو، وسیله رسیدن به هدف را مشروع می‌کند. این در حالی است که به دلیل اهمیت و ارزش نمادین یافتن پول در جامعه ایران، رقابت سفت و سختی برای دستیابی به پول آن‌هم در کوتاه‌ترین زمان ممکن درگرفته است و این خود زمینه ساختاری فعلیت‌یافتن کنش‌های مبتنی بر عقلانیت خودمدار را فراهم کرده است. به همین جهت، در چنین شرایط ساختاری کنش مبتنی بر عقلانیت خودمدار به‌راحتی

امکان بروز می‌یابد. این نوع از عقلانیت در حال تبدیل شدن به یک نظام شخصیت است که می‌تواند سرمایه اجتماعی اندک جامعه ایرانی را به شدت مضمحل و زمینه وضعیت آنومیک را فراهم کند.

مکانیسم‌های واسطه‌ای مدل پیشنهادی

در شرایطی که زمینه اجتماعی برای بروز یک آسیب اجتماعی وجود دارد، عقلانیت خودمدار به صورت یک عامل واسطه‌ای موجب بروز آن آسیب می‌شود. در این موارد، شرط لازم برای شکل‌گیری یک آسیب اجتماعی از قبل وجود دارد و عقلانیت خودمدار به صورت شرط کافی موجب بروز آن می‌شود. عقلانیت خودمدار در این دست از آسیب‌های اجتماعی شرایط ساختاری موجه آسیب‌های اجتماعی را به فعلیت درآورده و عینیت می‌بخشد. در بسیاری از آسیب‌های اجتماعی در کشور که علت زیرین آنها شرایط اجتماعی-اقتصادی است، عقلانیت خودمدار نقشی واسطه‌ای ایفا می‌کند. برای مثال افزایش نرخ طلاق در کشور در بسیاری از موارد ریشه اقتصادی دارد اما این عامل اقتصادی به خودی خودی نمی‌تواند موجب بروز افزایش نرخ طلاق شود. چرا که اگر چنین بود طلاق می‌بایست همواره به همین شکل در جامعه ایرانی وجود می‌داشت، اما طلاق مسئله امروز جامعه ایرانی است. از این رو، در تبیین افزایش نرخ طلاق در کشور باید به متغیرهای واسطی اشاره کرد که نقش کاتالیزوری دارند. این نقش در شرایط فعلی به خوبی توسط عقلانیت خودمدار ایفا می‌شود. مکانیسم اثرگذاری عقلانیت خودمدار در بروز طلاق‌ها به این شکل است که چون زوجین خصوصاً دختران به دلیل گسترش این شکل از عقلانیت تلاش می‌کنند تا خانواده را بر مدار چنین عقلانیتی استوار کنند، دیری نمی‌پاید که کوچک‌ترین اختلافات که می‌تواند ریشه اقتصادی، فرهنگی و... داشته باشند بدل به نزاعی غیرقابل حل شود و عشق‌های رمانتیک را به نفرتی ابدی بدل کند. بسیاری از زوج‌های جوان براساس همین نوع از عقلانیت خود را کانون خانواده قرار می‌دهند. از این رو، همه رخدادهای برنامه‌ها، مزایا، تصمیم‌گیری‌ها، ارتباطات و... را که درون خانواده انجام می‌شود مبتنی بر همین نوع از عقلانیت می‌کنند که چنانکه مکرر گفته شد مبتنی بر نوعی خودمداری است و در نتیجه از آنجایی که ماهیت خانواده در شرایط امروز نمی‌تواند در بلندمدت بر چنین نوع از خودمداری استوار شود، پایانی ناخوش می‌یابد. مهریه‌هایی که صرفاً بعد از چند ماه بعد از ازدواج به اجرا گذاشته می‌شوند، حجم زیاد زندانیانی که به دلیل عدم پرداخت مهریه در زندان به سر می‌برند، ازدواج‌هایی که اساساً شکل نمی‌گیرند (بعد از نامزدی و عقد از هم می‌پاشند)، عدم تفاهم‌های زوجین، کاهش شبکه‌های اجتماعی زوجین بعد از ازدواج و... همه نمودهایی از گسترش عقلانیت خودمدار در نهاد خانواده ایرانی است.

این شکل از عقلانیت در حالی در بسیاری از خانواده‌های تازه تأسیس شده ایرانی در حال گسترش است که به دلیل تحولات گسترده‌ای که در عرصه‌های مختلف روی داده است دوام خانواده بدون دموکراتیزه شده آن امکان‌پذیر نیست. به دلیل بروز این شکل از عقلانیت در کانونی‌ترین نهاد اجتماعی که مناسبات درونی‌اش می‌بایست نه بر مبنای عقلانیت ابزاری که بر مبنای عشق باشد، در بسیاری موارد آن را ناکارآمد و زمینه شکل‌گیری نهادی رقیب به نام «هم‌باشی» را فراهم کرده است. از این رو انتظار می‌رود که به دلیل منافع خاصی که این شکل از زندگی (هم‌باشی) برای افرادی که نظام شخصیتی‌شان بهره‌ای از عقلانیت خودمدار دارد به سرعت رو به تزايد رود.

عقلانیت خودمدار در آسیب‌های دیگری همچون سرقت‌هایی که از سوی طبقات پایین اجتماعی رخ می‌دهد نیز نقش واسطه‌ای دارد. این دسته از سرقت‌ها علت اصلی‌شان معمولاً تنگناهای معیشتی است اما بروز عقلانیت خودمدار باعث شده است که این دسته از افراد با توجیه عمل خود به راحتی دست به سرقت بزنند. در این دسته از رفتارهای انحرافی، عقلانیت خودمدار از طریق توجیه و شکستن قبح اخلاقی عمل انحرافی، زمینه عینیت‌یافتن رفتار انحرافی را فراهم می‌کند. پدیده‌های دیگری همچون تکدی‌گری نیز تحت تأثیر عقلانیت خودمدار هستند. در آن دسته از متکدیانی که روی آوردنشان به تکدی‌گری نیاز اقتصادی است، عقلانیت خودمدار به صورت واسطه‌ای ایفای نقش می‌کند. این دسته از متکدیان با توسل به این نوع از عقلانیت قبح تکدی‌گری را نادیده می‌گیرند و به راحتی تن به تکدی‌گری می‌دهند. دسته دیگری از متکدیان نیز تکدی‌گری را نه راهی برای رفع نیاز معیشتی که به عنوان یک حرفه برمی‌گزینند. حرفه‌ای که در عین سادگی درآمدهای بسیاری دارد. در دسته اول عقلانیت خودمدار با شکستن قبح اخلاقی تکدی‌گری و توجیه آن و در دسته دوم اساساً با برجسته کردن و اصالت بخشیدن به هدف (دستیابی آسان به پول)، وسیله رسیدن به آن (تکدی‌گری) را مشروعیت می‌بخشد. مکانیسم یادشده در سایر آسیب‌هایی که در مدل پیشنهادی نشان داده شده است نیز صادق است.

بحث و نتیجه‌گیری

این نوشتار با توجه به افزایش آسیب‌های اجتماعی در کشور، نظریه‌پردازی در خصوص جامعه ایرانی را به جای تبیین آسیب‌های منفرد اجتماعی ضرورتی اساسی در حوزه عمل جامعه‌شناسی امروز در ایران می‌داند. همچنین مفروض می‌دارد که در شرایطی که آسیب‌های اجتماعی رو به تزايدند و با آسیب‌های نوظهور مواجهیم، بررسی انفرادی آسیب‌ها و نادیده گرفتن درهم‌تنیدگی آنها از یک سو و عدم تلاش برای دستیابی به عوامل زیرینی که این حجم زیاد از آسیب‌ها را تولید یا بازتولید می‌کنند، بی‌توجهی به منطق علم اجتماعی است. از این رو تلاش کرده است تا با استفاده از دو مفهوم مدرنیسم ایرانی و عقلانیت خودمدار که دومی پیامد اولی است به یکی از متغیرهای زیرینی اشاره کند که بسیاری از آسیب‌های اجتماعی در کشور را به وجود می‌آورند

(چه به صورت علّی در قالب شرط لازم و چه به صورت کاتالیزوی یا شرط کافی) یا منجر به بازتولید آنها می‌شود. مدعای این نوشتار آن است که به دلیل شکل خاصی از مدرنیسم که در کشور به وجود آمده است و نمودها و نمادهای آن را می‌توان در بسیاری از حوزه‌های حیات اجتماعی شاهد بود، نوعی عقلانیت خودمدار شکل گرفته که ترکیبی از عقلانیت و فردگرایی مدرن به انضمام خودمداری ایرانی است. این وضعیت نوعی تیپ شخصیتی به وجود آورده است که خودمدار، خودشیفته، همه‌چیزخواه، رقابت‌جو و کاسب‌کار و به شدت حسابگر و نفع‌طلب است، نسبت به پیامدهای اجتماعی کنش خود بی‌توجه و به غایت هدف‌گرا است. از این رو تأسی به هر وسیله را برای هدف خود مشروع می‌داند.

بروز این شکل از عقلانیت که خود را در شخصیت خودمدار عقلانی بروز داده است، به دلیل نبود نهادهای مدرنی که آن را محدود و مقید کرده و به تلطیف سویه‌های مخرب آن پرداخته، از یک سو و کم‌رنگ شدن اخلاق سنتی از سوی دیگر، مبنای کنش بخش زیادی از جامعه شده و در نتیجه بسیاری از آسیب‌های اجتماعی در کشور را رقم زده است. آن دسته از آسیب‌های اجتماعی که در ادبیات عامیانه بی‌اخلاقی اجتماعی نامیده می‌شود همه نتیجه این شکل از عقلانیت است. در برخی آسیب‌های اجتماعی (همچون نرخ بالای طلاق، هم‌باشی آن‌گونه که در جامعه ایران بروز یافته است، تکدی‌گری، سرقت و...) نیز عقلانیت خودمدار به عنوان یک عامل واسطه ایفای نقش کرده و موجب عینیت یافتن تأثیرات عوامل ساختاری می‌شود. از سوی دیگر گسترش این نوع از عقلانیت برخی از آسیب‌های اجتماعی را که به علل دیگری بروز و نمود یافته‌اند بازتولید می‌کند. این شکل از عقلانیت که در حال تبدیل شدن به یک نوع نظام شخصیت است، گذشته از آنکه موجب بروز و بازتولید آسیب‌های اجتماعی شده است نقش مخربی بر سرمایه اجتماعی (چه بر مؤلفه شبکه‌ای آن و چه بر مؤلفه اعتماد اجتماعی آن) داشته و به شدت آن را کاهش داده است. چراکه این شکل از عقلانیت به دلیل سویه‌های منفی خودمدار، منفعت-طلب، مسئولیت‌ناپذیر، بی‌تعلق به حوزه عمومی، بی‌اعتماد و مشارکت‌ناپذیر است و به راحتی منافع جمع و جامعه را به پای منافع فرد قربانی می‌کند.

گرچه بررسی تجربی چارچوب ارائه شده مستلزم پژوهش‌های میدانی است، در برخی مطالعات شواهدی وجود دارد که چارچوب ارائه شده را تأیید می‌کند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد مطالعه اعظم‌آزاده و توکلی (۱۳۸۶) نشان داده است که ۱۶ درصد از افراد در موقعیت‌های مختلف خودمحور، جاه‌طلب و همراه با رقابت عمل می‌کنند و نمره فردگرایی افراطی ۲/۶ است. مطالعه بیدل و همکاران (۱۳۹۴) نشان داده است که ۲۶/۸ درصد از افراد در سطح بالا و خیلی بالای فردگرایی افراطی قرار دارند. نکته جالب‌تر اینکه فردگرایی افراطی در بین زنان و مردان، مشاغل مختلف، قومیت‌های متفاوت و حتی در بین شاغلان و بیکاران تفاوت معناداری نداشته است و

حتی افراد با تحصیلات دانشگاهی درجه فردگرایی افراطی‌شان بیشتر بوده است. مطالعه موسوی (۱۳۹۵) که علل طلاق را در پایان‌نامه‌ها بررسی کرده، نشان داده است که یکی از علل طلاق فردگرایی است.

همان‌طور که اشاره شد بررسی دقیق چارچوب ارائه‌شده مستلزم سنجش تجربی آن است، اما چنانکه در ابتدا اشاره شد نشانه‌های زیادی در جامعه ایران وجود دارد که نشان از وجود چنین عقلانیتی در جامعه ایران دارد. جامعه‌ای که دینی است و انتظار می‌رود که دین مانع از بروز چنین عقلانیتی شود که به لحاظ اخلاقی و دینی مذموم است. به نظر می‌رسد که علت تناقض یادشده را باید در این وضعیت جست‌وجو کرد که احتمالاً در جامعه با نوعی دین‌داری روبه‌رو هستیم که به قضایا تفکیکی می‌نگرد. از این منظر که حساب چیزها را از هم متمایز می‌کند. جنبه عبادی دین را محترم شمرده و خود را به آن مکلف می‌داند اما به جنبه اجتماعی آن چندان توجهی ندارد. به بیان ساده، حسنات و سیئات را جمع جبری می‌کند و خیالش از این بابت راحت است که کفه حسنات بر سیئات می‌چربد. البته باید به این نکته توجه شود که شکل‌گیری این نوع از عقلانیت موجب تشدید نوع دین‌داری یادشده خواهد شد. از این رو، اگر بخواهیم دین نقش بازدارنده‌ای در بروز این شکل از عقلانیت ایفا کند، باید ابعاد اخلاقی و ایمانی دین تقویت شود. به بیان ساده، آن شکل از دین‌داری ترویج شود که به محتوا و فلسفه دین می‌پردازد و دین‌دار را کسی می‌داند که نه فقط مکلف به ابعاد مناسکی دین است که محتوا و جوهره دین را در رفتارهای روزمره‌اش نمود می‌دهد و جامعه شاهد رفتارهای مؤمنانه و دین‌دارانه باشد. در غیاب چنین وضعیتی، مهار ویرانگری این شکل از عقلانیت نیز جز از طریق نهادهای مدرن یا نهادینه کردن نوعی نظام اخلاقی مدرن که در عین حال که فردیت را به رسمیت می‌شناسد، اما شرط بروز اجتماعی آن را که چارچوب‌مندی و مقیدشدن آن در دایره فردیت دیگران تعریف و تحدید می‌کند، میسر نیست.

منابع

- ارحامی، آ، مرتجی س (۱۳۹۵) «نگاهی به بایسته‌های آماری در سیاست‌گذاری در حوزه ازدواج»، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس.
- اسعدی، س. م، اعتصام، ف، اچ نایت، ک و اچ الفنباین، م (۱۳۸۵) «رابطه فردگرایی و جمع‌گرایی با شیوه دانستن مستقل و ارتباطی در بین دانشجویان ایرانی و آمریکایی»، *تازه‌های علوم-شناختی*، شماره ۸ (۱): ۱۷-۲۲.
- اعظم‌آزاده، م و توکلی، ع (۱۳۸۶) «فردگرایی، جمع‌گرایی و دین‌داری»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۳ (۹): ۱۰۱-۱۲۲.

- امیری، ع. ر، نوری مرادآبادی، ی و بساطیان، س. م (۱۳۹۰) «بررسی رابطه استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای و گرایش بهره‌برداران به آسیب‌های اجتماعی در بین جوانان شهر کرج»، *فصلنامه نظم و امنیت/انتظامی*، شماره ۴ (۴): ۱۱۷-۱۴۲.
- ایمانی جاجرمی، ح (۱۷ اسفند، ۱۳۹۴) «چرا در سال‌های گذشته آسیب‌های اجتماعی روند افزایشی فاجعه بار داشته است؟»، دسترسی در: www.khabaronline.irp.
- بیدل، پ، محمودزاده، ع. ا و صادقی، ا (۱۳۹۳) «رابطه اعتماد اجتماعی با فردگرایی افراطی در شهر مشهد»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، شماره ۱۴ (۵۵): ۱۶۸-۱۹۸.
- جلائی‌پور، ح. ر (۱۳۹۲) *جامعه‌شناسی ایران*، جامعه کژمدرن. تهران: نشر علم.
- جلائی‌پور، ح. ر (۲۷ دی، ۱۳۹۴) «خطای روشنفکران در معرفی جامعه آرمانی؛ علل رشد فزاینده آسیب‌های اجتماعی در ایران»، دسترسی در: www.etemadnewspaper.ir.
- حمیدیه، ب (۱۳۸۵) «بازشناسی فردگرایی و پیامدهای آن»، *مجله راهبرد یاس*، شماره ۲ (۶): ۲۴۲-۲۰۳.
- رهنمایی، م. ت و محمدپور، ص (۱۳۸۹) «اسکندری حافظ، تحلیل نقش مهاجرت در زمینه‌سازی برای پیدایش آسیب‌های اجتماعی شهرنشینی شتابان در ایران»، *فصلنامه جغرافیای انسانی*، شماره ۳ (۱): ۱۷۵-۱۵۷.
- زرگر، ف و نشاط‌دوست، ح. ط (۱۳۸۶) «بررسی عوامل مؤثر در بروز طلاق در شهرستان فلاورجان»، *مجله خانواده پژوهشی*، شماره ۳ (۱۱): ۷۴۹-۷۳۷.
- سراج‌زاده، س. ح و دیگران (۱۳۹۴) *زنان و مسائل اجتماعی*، تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- شفیعی، ع (۵ مهر، ۱۳۹۴) «آسیب‌شناسی فقر در ایران: چرا فقر مهم‌ترین آسیب اجتماعی ایران است؟» دسترسی در: www.ghatreh.com.
- شهوولی، ک و رضایی، س. م (۱۳۹۰) «بررسی علل ناسازگاری و طلاق در خانواده‌های شهرستان ایزده»، *فصلنامه جامعه‌پژوهی فرهنگی*، شماره ۲ (۱): ۱۱۳-۱۳۸.
- عنایت، ح، نجفی‌اصل، ع و زارع، ص (۱۳۹۲) «بررسی عوامل مؤثر بر طلاق زود هنگام در بین جوانان شهری شهر بوشهر (مقایسه دو گروه افراد طلاق گرفته و متأهل طلاق نگرفته)»، *فصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، شماره ۲ (۳): ۳۵-۱.
- فرانزوی، ای (۱۳۹۳) *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه م. فیروزبخت و م. قنادان، تهران: رسا.
- قطبی، م، هلاکویی، ک، جزایری، ا. ق و رحیمی، ع (۱۳۸۳) «وضعیت طلاق و برخی عوامل مؤثر بر آن در افراد مطلقه ساکن در منطقه دولت‌آباد»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، شماره ۳ (۱۲): ۲۸۶-۲۷۱.

- معیدفر، س و پروین، س (۱۳۸۸) «فراتحلیل مطالعات انجام‌شده در حوزه مسائل اجتماعی ایران»، جامعه‌شناسی کاربردی، شماره ۲۰ (۴): ۱۳۵-۱۵۱.
- نصرتی‌نژاد، ف و دیهول، م (۱۳۹۰) تبیین جامعه‌شناختی طلاق در ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- هنریان، م و یونسی، ج (۱۳۹۰) «بررسی علل طلاق در دادگاه‌های خانواده تهران»، فصلنامه روان‌شناسی، شماره ۳ (۱): ۱۲۵-۱۵۳.
- یعقوبی چوبری، ع، زرگوشی، ا و خوش‌باطن، م (۱۳۹۴) «بررسی گرایش به روابط نامتعارف جنسی نوین در بین دانشجویان (مورد مطالعه هم‌بالینی یا ازدواج سفید در بین دانشجویان ساکن در خوابگاه‌های دانشگاه گیلان)»، ششمین همایش سراسری آسیب‌های پنهان زیست‌دانشجویی، ۴ خرداد، جهاد دانشگاهی واحد کردستان، سنندج.
- William, A & Darity, J. R (2008) *International Encyclopedia of the Social Sciences* (2nd Edition), USA, Detroit: Thomson Gale.